

زن و جایگاه او در اندیشه افلاطون

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۲۷

هانیه میردریکوندی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۸

حسین فلسفی (نویسنده مسئول)^۲

چکیده:

زنان همواره نیمی از جامعه را تشکیل داده اند و بخشی از ساختار جامعه بوده اند. درباره این نیمه از جامعه انسانی در طول تاریخ دیدگاه‌های گوناگونی بیان شده است؛ برخی زن را همسنگ مرد دانسته و برخی دیگر او را فروتر از مرد دانسته‌اند. هدف این تحقیق بررسی جایگاه و نقش زن در اندیشه افلاطون؛ فیلسوف بزرگ یونانی است. این پژوهش بر آن است تا با بررسی متون افلاطون درباره زن، جایگاه واقعی زن از نظر افلاطون را بررسی کند. برای انجام چنین پژوهشی از گزارش‌های تاریخ فلسفه‌ای صرف نظر شده است و نوشته‌های افلاطون را پدیدارشناسانه بازخوانی کرده است. در نگاه نخست و بر اساس چندین بند از رساله‌های وی چنین می‌نماید که او به برابری زن و مرد معتقد است و برخلاف روزگار خود که زنان موجوداتی پست تلقی می‌شده اند وی به تعالی آنان اندیشیده است ولی با بررسی و تحلیل نوشته‌های او به‌ویژه رساله جمهوری و مهمانی می‌توان نتیجه گرفت که نگاه زن‌گرایی افلاطون برداشتی نادرست است و وی در بنیاد اندیشمندی زن‌ستیز است.

کلیدواژه: زن، زن‌گرایی، زن‌ستیزی، یونان باستان، افلاطون.

^۱دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران

^۲استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

جایگاه زن، یکی از مسائل مهم در حوزه‌های انسان‌شناسی مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... است که از نخستین روزگار زیست انسان مطرح بوده و همچنان محل بحث و گفت‌وگوست. یونان باستان پیش‌زمینه فکری اندیشه غربی است که در آن از زن دو چهره متفاوت و ناسازگار زن گرا و زن‌ستیز ارائه شده است. افلاطون چهره زن گرا و ارسطو چهره زن‌ستیز معرفی شده است. بیشتر زن‌گرایان امروزی بر پایه سخنان افلاطون درباره ضرورت تربیت زنان و شرکت آنان در کارهای سیاسی در قیاس با جایگاه فرومایه زنان در قرن چهارم پیش از میلاد باور دارند که افلاطون جلودار زن‌گرایی و قائل به برابری زن و مرد است.

دسته دوم از زن‌گرایان با نگاهی زن‌گرایی تفاوت، به افلاطون می‌نگرند و بر این باورند که وی سطحی به تفاوت زن و مرد نگریسته است زیرا وی زن‌ستیزانانه کوشیده است از خصوصیات زنانه چشم‌پوشد و زن را با معیار مردانه ببیند.

گروه سوم زن‌گرایان لیبرال هستند و با نگاهی انتقادی دیدگاه افلاطون به زن را بررسی می‌کنند. از دید ایشان افلاطون در بنیاد اندیشمندی زن‌ستیز است ولی برای استحکام بخشیدن به نظام خود، ناگزیر زنان را در سیاست دخالت داده است. از دید ایشان افلاطون هیچ‌گاه به فضایل و منش‌های اخلاقی زنان اشاره نکرده است بلکه همواره زنان نقش‌های نظامی دارند تا مادر و پرستار (Sandford, ۲۰۱۰, ۱۳).

در یونان باستان، به‌ویژه در دوره کلاسیک، زنان به‌طور کلی موجوداتی با قوه خرد کم‌تر از مردان شناخته می‌شده‌اند. زنان حقوق و نقشی برابر با مردان ندارند. در جامعه نیز زندگی مستقلی ندارند. سرپرستان مرد؛ پدر یا نزدیکان و خویشاوند مرد بودند که می‌توانستند تا زمان ازدواج و پس از ازدواج شوهر وی را کنترل و پاسداری کنند. سرپرستان نه تنها کنترل‌کننده زندگی خصوصی زنان هستند بلکه بر زندگی اجتماعی آنان احاطه دارند. زنان شایستگی شهادت در دادگاه را ندارد و نمی‌توانند قراردادی منعقد کنند و از این‌رو انجام این کارها بر عهده سرپرستان است.

در این دوران زنان همچنین با زندگی سیاسی و فکری در این کشور بیگانه بوده‌اند و تنها نقش آنان خانه‌داری و مادر خوب بودن برای فرزند و همسری خوب بودن برای شوهر است. اصولاً زنان شهروند (politai) نیستند زیرا شهروند کسی که دارای حقوق سیاسی کامل است و چنین حقوقی از آن مردان است. زنان حق رأی و اظهارنظر درباره مسائل سیاسی و نیز حق حضور در تصمیم‌گیری‌ها را ندارند.

به نظر می‌رسد که افلاطون به‌طور کلی جایگاه زنان آن‌را پایین‌تر از مردان می‌داند. چنین می‌نماید که وی در برخی اظهارنظرها زنان و مردان را در زندگی سیاسی و اجتماعی برابر می‌داند مانند آنچه در رساله جمهوری و سمپوزیوم بیان شده است؛ در سمپوزیوم از زنی خردمند به نام دیوتیما اشاره می‌کند و در رساله جمهوری زنان را در انجام وظایف همسنگ مردان قلمداد می‌کند (Blundell, ۱۹۹۵, p: ۱۱۴).

در کنار این اظهارات برابر طلبانه، افلاطون چنان به نظر می‌رسد که وی زن را پست‌تر از مرد می‌داند و از طبیعتی دیگر.

به نظر می‌رسد که دیدگاه افلاطون در مورد نقش زنان در جامعه همانند دیدگاه دوره کلاسیک آن است و افلاطون در بنیاد فیلسوفی زن‌ستیز است.

به‌راستی از میان این تفاسیر کدام درست و افلاطون اساساً چه نگاهی در واقع به زن دارد؟ تحقیق پیش رو در نظر دارد تا با مراجعه به آثار افلاطون دیدگاه راستین وی درباره زن را تبیین و تحلیل کند.

در آثار میانی افلاطون به‌ویژه در رساله جمهوری بندهایی هست که گویی افلاطون خداوندگار زن‌گرایی عهد یونان است. افلاطون در رساله جمهوری با در میان گذاشتن طرحی نا پذیرفتنی درباره نقش زنان در دولت‌شهر خود بحث را آغاز می‌کند. نخست از طرح مسئله شانه خالی می‌کند و طرح خود را طرحی غریب معرفی می‌کند که کسی حاضر نیست آن را بپذیرد ولی به اصرار و تمجید دیگران لب به سخن می‌گشاید. وی بایان این نمونه از زندگی حیوانات بحث را آغاز می‌کند که وظیفه سگ ماده و سگ نر در میان گله‌ها یکی نیست چون یکی چون بچه می‌زاید و به آن‌ها شیر می‌دهد نمی‌تواند کار سگ نر را انجام دهد و برعکس. آنگاه به برابری زن و مرد در انجام تکالیف می‌پردازد و به‌روشنی بیان می‌کند با آنکه طبیعت زن و مرد متفاوت است، می‌توانند در انجام تکالیف و خدمات اجتماعی برابر باشند مشروط بر آن‌که از نظر جسمی و روحی برابر تربیت شوند.^۱ «گفتم: دوست گرامی، هیچ حرفه ای اجتماعی نیست که خاص جنس زن یا خاص جنس مرد باشد. استعداد پرداختن به کارها و فنون گوناگون در زن و مرد باهم برابر است و از این نظر فرقی میان طبیعت آن دو نیست...» (افلاطون، ۱۳۸۰، جمهوری، ۴۵۱)

وظایف برابر زن و مرد که با تربیت برابر، شکوفا می‌شوند از دید افلاطون به شرح زیر است: نخست یادگیری و اجرای فنون ورزشی زنان؛ دختران، زنان جوان و پیرزنان همانند مردان در ورزشگاه است که در جامعه آن روزگار یونان بسیار زننده و خنده‌دار بوده است؛ زنان همانند مردان با تنی لخت در ورزشگاه با مردان کشتی بگیرند.

خنده‌دار بودن مثلاً کشتی یک پیرزن با یک مرد در ورزشگاه را این‌گونه توجیه می‌کند که نخست با تکرار کاری در جامعه، زشتی آن از میان می‌رود و دوم باید توضیح داد که کشتی با تن برهنه بهتر از کشتی با جامه است. دوم سوارکاری زنان است (افلاطون، قوانین، ۸۰۵) و سوم فنون جنگ و شرکت در جنگ است و چهارم موسیقی و پنجم پزشکی و ششم پاسدار شدن است ولی در همه این وظایف باید کار سبک‌تری به آنان داده شود زیرا زنان از مردان ناتوان‌ترند (افلاطون، ۱۳۸۰، جمهوری، ۴۵۹-۴۵۱)

^۱ Then there is no pursuit of the administrators of a state that belongs to a woman because she is a woman or to a man because he is a man. But the natural capacities are distributed alike among both creatures, and women naturally share in all pursuits (Shorey, Plato, Rep, 5, 455)

این تمام آن چیزی است که افلاطون در برابر دانستن زن و مرد بیان کرده است و زن گرایان بر پایه همین نوشته افلاطون را زن گرا می‌دانند.

واقعیت این است که همین مقدار از برابری زن و مرد در نظر افلاطون برای آن روزگار یونانی که زن را در ردیف حیوانات می‌دانسته است را باید زن گرایانه برشمرد ولی در قیاس با جامعه امروزی کاملاً زن‌ستیزانه است زیرا افلاطون در همین نوشته به روشنی طبیعت زن و مرد را یکی نمی‌داند و آنان را از دو طبیعت جداگانه معرفی می‌کند و چون چنین است باید کارهای زنان و مردان هم متفاوت باشد ولی افلاطون نشان می‌دهد که می‌شود دو طبیعت متفاوت با تعلیم و تربیت بتوانند کارهای همانند انجام دهند. خلاصه آن‌که این نوشته افلاطون با همه نو بودن آن نوشته‌ای زن‌ستیزان است.

در کتاب پنجم جمهوری، افلاطون دو نوع تمایز را بیان می‌کند نخست تفاوت طبیعی میان انسان‌ها و دوم تبعیض جنسیتی میان مردان و زنان. تفاوت طبیعی برآمده از گوناگونی توانایی‌ها و گرایش‌های ذاتی است ولی دومی برآمده از نابرابری در جنسیت است (Hasan, ۲۰۱۲, p۱۲).

از دید افلاطون تفاوت طبیعی به روح مردم بستگی دارد نه به جنسیت آنان؛ برخی طبیعتاً توان پزشک شدن دارند و برخی توان کفاش شدن برخی به فرمانروایی گرایش دارند و برخی دیگر به کشاورزی یا کارگری. (Plato, The Republic, ۴۵۴d) از این منظر افلاطون ادعا می‌کند که مردان و زنان می‌توانند مشاغل یکسانی داشته باشند زیرا جنسیت توانایی‌های ذاتی آنان را محدود نمی‌کند و از این روی زنان و مردان هر دو می‌توانند تکالیف و وظایف پاسداری را با موفقیت انجام دهند اگر روحشان برای این کار مناسب باشد. نتیجه این ادعا این است که افلاطون ظاهراً می‌کوشد جایگاه پست زنان را در جامعه تعالی بخشد ولی چنین چیزی درست نیست. وی نه تنها میان مردم قائل به تفاوت طبیعی است بلکه به تبعیض جنسیتی هم باور دارد زیرا وی زن را در همه کارها ناتوان معرفی می‌کند و می‌گوید: «آیا فن یا حرفه‌ای می‌شناسی که در انجام آن مرد از همه جهاتی که برشمردیم تواناتر از زن نباشد؟ مرادم فن‌هایی مانند پارچه‌بافی و آشپزی و شیرینی‌سازی نیست. بدیهی است که در این فن‌ها زنان تواناتر از مردان هستند و اگر جز این بود عجیب بود... در همه کارها توانایی مردان بیشتر است. البته زنانی هستند که از بعضی جهات مستعدتر و تواناتر از بیشتر مردان هستند ولی به‌طور کلی حقیقت همان است که گفتم» (Plato, the Republic, ۴۵۵c-d). از دید افلاطون اگر مردان در پارچه‌بافی و آشپزی و شیرینی‌سازی کار کنند باز از زنان موفق‌تر خواهند شد.

افلاطون مانند آتنیان باستان معتقد است که کار و وظیفه خاص زنان کارهایی مانند آشپزی، بافندگی یا دیگر کارهای خانگی زنانه در جامعه است و از این روی در این کارها از مردان سرند و گرنه مردان در همه کارها از زنان برترند (Annas, ۱۹۷۶, p: ۳۰۹).

افلاطون در این رساله می‌گوید که مردان از زنان در همه کارها شایسته‌ترند و معنی این سخن آن است که مردان همواره از نظر روحی و جسمی از زنان برترند؛ به دیگر سخن او نمی‌گوید که برخی از مردان بر برخی از زنان برتری دارند بلکه می‌گوید جنس مرد برتر است گرچه در کارهایی که مردان انجام نمی‌دهند مانند آشپزی زنان برتر به نظر می‌رسند (Bloom, ۱۹۶۸, p: ۳۸۳).

اگرچه افلاطون پیشنهاد می‌کند که زنان باید مانند مردان آموزش ببینند و از این‌روی می‌توانند در طبقه پاسداران قرار بگیرند ولی برنامه‌ای برای برابری هر دو جنس ارائه نمی‌دهد و حتی اگر مردان و زنان یک کار مشابه انجام دهند مردان برتر دانسته می‌شوند.

در همین رساله پنجم جمهوری، افلاطون زنان طبقه پاسداران را اموال مشترک مردان پاسدار معرفی می‌کند (Plato, The Republic, ۴۵۷c-d) از دید وی هیچ مردی در طبقه پاسداران نباید همسر یا فرزندان خصوصی داشته باشد بلکه همسر آنان همانند کودکان باید مشترک باشند. وی معتقد است که علت جنگ و جدال میان مردان پاسدار داشتن اموال خصوصی مانند همسر، فرزندان، پول و خانه است و برای جلوگیری از جنگ میان پاسداران باید آنان را از داشتن اموال خصوصی منع کرد. (Plato, The Republic, ۴۶۴c-e) آنچه مهم است این است که در اینجا زن یکی از اموال پاسداران قلمداد می‌شود و چنین نگاهی به زن، زن‌ستیزانه است.

اگرچه افلاطون زنان را پایین‌تر از مردان و ناتوان‌تر در انجام هرکاری در قیاس با مردان می‌نگرد چرا او پیشنهاد می‌دهد که زنان در طبقه پاسداران باشند؟ به نظر می‌رسد دلیل این پیشنهاد او به خاطر آگاهی وی از حقوق جنس زن است بلکه به علت پیش بردن جامعه‌ای است که مردان در آن همه کاره‌اند و به زنان راه می‌دهد تا این جامعه مردسالار بتواند قوام و دوام داشته باشد.

افلاطون همانند آنتیان روزگار خود چنین می‌اندیشید که زنان نیمی از جامعه یونانی هستند و می‌توانند در کارهای خانه و نیز کارهای عمومی برای تداوم جامعه مشارکت کنند (Annas Republic, p: ۱۸۳).

به دیگر سخن در همین متن که افلاطون را زن گرا جلوه می‌دهد هیچ نشانی از برابری زن و مرد را نمی‌توان یافت و برعکس آنچه عیان است این است که وی می‌خواهد نشان دهد که زنان می‌توانند در جاهایی در کنار مردان باشند مثلاً می‌خواهد زنان اشراف مانند زنان اسپارت در جنگ حضور یابند و برای حضور آنان در جنگ شایستگی تربیت سربازی دارند. آنچه در این متن نمی‌توان مخفی کرد این است که از دید افلاطون نخست تن عریان زنان زشت و نازیباست و از این‌روی نمی‌شود در میدان‌ها ورزشی برهنه شوند گرچه با تکرار برهنه شدن زنان زشتی آن از میان می‌رود. دوم طبع زن و مرد متفاوت است و همواره مرد قوی است و زن ناتوان و ضعیف و بنابراین کارهای اصلی از آن مردان است و کارهای جنبی از آن زنان و سوم حتی اگر زنی وظایف اجتماعی خود را خوب انجام دهد و فنون گوناگونی بیاموزد تنها از دیگر زنان برتر می‌شود نه از مردان.

یکی دیگر از نشانه‌های نگاه زن‌ستیزان افلاطون آنجاست که می‌خواهد چگونگی راه یافتن فساد و تباهی به شهر را توضیح و تحلیل کند. وی علت انحطاط فرزندان مردان کامل و فیلسوف حاکم بر جامعه آریستوکرات و تبدیل آنان به زراندوزان را زنان می‌داند. مادر این پسران و کنیزان آنان پی‌درپی به مردان کامل و فیلسوف حاکم عیب می‌گیرد و سرزنش می‌کند و از این‌روی پسر از راه و روش پدری بیزار می‌شود و گمراه می‌شود (افلاطون، جمهوری، ۸۵۴۹-۵۵۰).

نکته بعدی این است که افلاطون اصلاح نژادی پیشنهاد می‌کند و هدف آن تکثیر نسل پاسداران است. در این برنامه زنان هیچ نقشی ندارند مگر فرزندآوری زیرا حاکمان همگی مرد هستند و با قرعه‌کشی، زنان نیرومند و زیبا را به مردان دلیر می‌سپارند تا از این ازدواج شمار فرزندان پاسداران بیشتر شود. این فرزندان پس از زاده شدن از مادران جدا می‌شوند و در اختیار مقامی دولتی قرار می‌گیرند که پرورش وی را در سنین پایین بر عهده بگیرد. این مقام می‌تواند زن یا مرد باشد یا از هر دو چون برای کسب این مقام میان زن و مرد فرقی نیست.

نکته زن‌ستیزان بعدی افلاطون در جمهوری این است که وی در آخرین کتاب هفتم جمهوری که آرمان‌شهرش را تصویر کرده است و از سرانجام کار سیاستمداران سالخورده‌ای سخن می‌گوید که پس از بازنشستگی به جزیره شادمانی فرستاده خواهند شد، می‌گوید اگر سرورش دلفی فرمان بدهد، باید تندیس این سیاستمداران را ساخت و مانند ایزدی آنان را پرستید. در اینجا افلاطون نکته‌ای بیان می‌کند که با زن‌گرایی وی همخوانی ندارد و آن این است که زن سیاستمدار بازنشسته هم می‌تواند به جزیره شادمانی برود اگر که با طبیعتی متولد شود که به اندازه مردان بزرگ و باکفایت باشد. در این جمله چنین وانمود می‌شود که زنان نباید به جزیره شادمانی بروند و اگر زنی بناست آنجا برود باید به اندازه مرد بزرگ و شایسته باشد ولی نظر افلاطون این است که چون زنان از طبیعتی متفاوت است از مرد ناتوان‌تر است و نمی‌تواند به پای مرد برسد و در نتیجه افلاطون در اینجا بیشتر حماسه‌سرایی می‌کند (Plato, *The Republic*, ۵۴۰c).

افزون بر این مدح شبیه به ذم افلاطون در جمهوری، مواردی در دیگر نوشته‌های وی هست که آشکارا جنس زن را از مرد جدا می‌کند و زن را در ردیف حیوان جای می‌دهد.

یکی از این رساله‌ها، سمپوزیوم یا مهمانی است. سمپوزیوم گونه‌ای مهمانی است که نخست همه مهمانان مردند نه زن و دوم این مهمانی ویژه رده بالایی جامعه است و سوم در آن باده‌گساری می‌شود و چهارم آن مهمانی برای پیروزی برگزار می‌شود که خدایان بخشیده‌اند تا او را سپاس گویند.

این‌گونه مهمانی‌ها در شب و درجایی دل‌انگیز برپا می‌شود. مهمانان روی تخت‌هایی لم می‌دهند و پس از خوردن شام و نیایش به درگاه خدایان، باده‌نوشی آغاز می‌شود و دخترکان و پسران باده می‌نوشانند و نی می‌زنند و می‌رقصند و مهمانان درباره موضوعی گفت‌وگو می‌کنند.

موضوع این مهمانی، عشق است و میزبان آگاتون. آگاتون (۴۴۸-۴۰۰ پ.م)؛ شاعر تراژدی‌پرداز و زیباروی آتنی یونان باستان که نام وی نیز به معنای زیباست، از دوستان افلاطون است و برای نوشتن نخستین تراژدی‌اش

در سال ۴۱۶ پ.م نخستین جایزه ادبی را دریافت کرده است و یک روز پس از دریافت جایزه، پیروزی خود را جشن می‌گیرد و چنین مهمانی را برپا نموده است.

در این رساله عشق واقعی تنها می‌تواند میان دو مرد باشد نه مرد با زن. گفت‌وگو درباره نقش اروس (eros) در رساله مهمانی نشانگر جایگاه زن در چشم افلاطون است. عشق همواره میان مرد با مرد؛ مردی سالخورده به‌عنوان عاشق و پسری نوجوان به‌عنوان معشوق رخ می‌دهد و زنان نباید معشوق واقع شوند (Alan Scott & William A, ۲۰۰۸, p: ۴۷).

رابطه عاشقانه یک مرد با پسری نورسته برای تربیت جوانان در جامعه و آمادگی آنان برای نقش بازی کردن در آینده مهم است زیرا در این رابطه پسر می‌تواند فضایل گوناگون را از مرد بیاموزد.

در یونان باستان مردان مسن با زنان رابطه زناشویی دارند ولی رابطه مرد با پسران نورسته ارجمندتر است زیرا رابطه زناشویی با زنان برای ارضای لذت‌های جسمانی یا تولیدمثل است ولی لذت‌های روحانی را با پسران به دست می‌آورند. زنان موجوداتی کم‌خردند که کارهایی کم‌اهمیت انجام می‌دهند و در فعالیت‌های خارج از خانه سهمی ندارند. این مردان هستند که با انجام فعالیت‌های ورزشی در ورزشگاه‌ها یا گفت‌وگو در مهمانی‌ها سر می‌کنند. هیچ زنی در مهمانی‌ها نمی‌نشیند و شرابی بنوشد و این نشان می‌دهد که جایگاه زن در جه حدی است (Arlene, ۱۹۸۴, p: ۱۱).

در رساله مهمانی رابطه میان زن و مرد کنار گذاشته می‌شود و به‌جای آن رابطه مرد و مرد نشانده می‌شود و ستایش می‌شود. گواه چنین کاری گفتار پائوزانیاس در رساله مهمانی است که در سمپوزیوم افلاطون این دیدگاه را نشان می‌دهد. پائوزانیاس می‌گوید اروس یکی نیست پس نمی‌توان او را ستایش کرد. اروس دوتاست زیرا سرشت دوگانه او از سرشت دوگانه آفرودیت سرچشمه می‌گیرد؛ چون دو آفرودیت هست پس دو اروس هست. یکی آفرودیت کهن‌سال که پدرش اورانوس است و مادر ندارد و او را آفرودیت آسمانی می‌نامیم و دیگری آفرودیت جوان است؛ دختر زئوس و دیونه که آفرودیت زمینی خوانده می‌شود. اروسی که با آفرودیت زمینی پیوند دارد باید خدای عشق زمینی و دیگری را خدای عشق آسمانی خواند (Plato, The Symposium, ۲۰۰۸, ۱۸۰ d-e).

هر اروسی نیز به‌خودی‌خود ستودنی نیست بلکه اروسی ستودنی است که ما را برمی‌انگیزد که زیبا را دوست بداریم. بر این پایه، آفرودیت زمینی ستودنی نیست زیرا در جان فرومایگان جای دارد و آنان از دوست داشتن پسران خرسند نمی‌شوند و به دوست داشتن زنان می‌پردازند و به تن معشوق عشق می‌ورزند نه باجانشان؛ اینان در پی آرام کردن خواهش نفس هستند و بس. این اروس نخست جوان است و دوم از پدر و مادری زاده شده است (Plato, The Symposium, ۱۸۱b).

آفرودیت آسمانی تنها از پدر زاده شده است و بر این پایه تنها به پسران عشق می‌ورزد و چون کهن‌سال است در پی خواهش نفس نیست و کسی چنین عشقی در نهادش باشد نخست خردمندتر است و دوم توانمندتر. این دلدادگان تنها در پی جوانانی هستند که رخسارشان به ریش آراسته شده است نه در پی کودکان و زنان.

عاشق‌پیشه‌های آفرودیت زمینی چنان این‌گونه عشق‌ورزی را بدنام کرده‌اند که خدمت به عاشق را ننگ می‌شمارند. عشق‌ورزی به جوانان کاری درست است زیرا بر پایه نظم و قانون است و با آداب و رسوم اجتماعی همخوان است. این‌گونه عشق‌ورزی آسمانی با دشواری‌هایی رودرروست: یکی قانون‌های پیچیده و نا روشن دوم حکومت‌های استبدادی که از این‌گونه دوستی‌ها می‌ترسند (Plato, The Symposium, ۱۸۱c).

در فرازی دیگر از این رساله آمده است که انسان‌ها پیش‌از این سه سرشت داشته‌اند: مرد، زن و مرد زن زیرا مرد زاده خورشید است و زن زاده زمین و مرد زن زاده ماه و ماه خود فراهم آمده از خورشید و زمین است. در اینجا نگاه واقعی افلاطون در تحقیر زنان را عیان می‌توان دید (Plato, The Symposium, ۱۸۲).

افلاطون در ادامه دیوتیما؛ استاد عشق‌شناسی سقراط، عشق را این‌گونه توصیف می‌کند که عشق نه خوب و نه زیبا بلکه هم خوب است هم زیبا. اروس خدایی بزرگ نیست زیرا خدایان زیبا و نیک‌بخت‌اند و اروس این‌گونه نیست. اروس زاده‌ی خدای جویندگی و تلاش؛ پوروس و خدای تنگدستی؛ پنیاه است. از مادرش بینوایی و تهیدستی را به یادگار دارد و از این‌روی زیبا و لطیف نیست که خشن و ژولیده و پابرهنه و بی‌خانمان است. از پدرش نیرومندی و نیرنگ بازی و تلاش و کوشش را به وام دارد و هر دم در پی چاره کار است؛ هم فیلسوف است هم جادوگر (Plato, The Symposium, ۲۰۱d).

بارور ساختن چیزی زیباست؛ چه تن باشد چه جان. همه آدمیان در تن یا جان خود نهفته‌ای دارند که در زمانی ویژه، طبیعتش اشتیاق به تولید و باروری دارد. وی نمی‌تواند زشت تولید کند که باید زیبا تولید کند و هدف از آمیزش زن و مرد نیز همین است. کشش و اشتیاق به تولید، کاری الهی است زیرا سبب ماندگاری آدمی می‌شود. زایش آنگاه روی می‌دهد که با زیبایی باشد و گرنه افسردگی بیمار می‌آورد پس هدف عشق خود زیبایی نیست که بارور ساختن آن است و علت وجود عشق آن است که همه چیزها می‌کوشد تا جاودانه بمانند؛ آنان که تشنه‌شان توان تولید دارد به زنان روی می‌آورند و زادوولد جسمانی می‌کنند تا ماندگار شوند و کسانی که توان روحی دارند و روح را برتر از جسم می‌دانند به زایش دانش و فضیلت‌ها روی می‌آورند و بیش از گروه نخست ماندگار می‌شوند (Plato, The Symposium, ۲۰۱d).

افلاطون در سمپوزیوم دیوتیما را زنی فرزانه معرفی می‌کند که درباره عشق و دیگر مسائل تخصص دارد. آیا می‌توان وجود دیوتیما در این رساله را نشان زن‌گرایی افلاطون دانست یا دست‌کم دلیلی بر احترام او به زنان ؟

به نظر می‌رسد که حضور دیوتیمای فرزانه و دانا در این رساله برای دو منظور است: یکی موضوع رساله که درباره عشق است و افلاطون به اقتضای موضوع شخصیت‌های گوناگون را انتخاب می‌کند و این از نظر ادبی کاری حرفه‌ای است و دیگر این‌که برای بیان حالات زنانه از شخصیتی استفاده می‌کند که خود آن حالات را تجربه کرده است (Groneberg, ۲۰۰۵, p: ۴۲).

رساله بعدی تیمائوس است. وی آنجا که از تناسخ سخن می‌گوید جنس زن را همسنگ جنس حیوان و جدای از جنس مرد معرفی می‌کند. روح یک مرد کامل با آلوده شدن به گناه کم‌کم در بدن‌های پست باز زایی

می‌شود و این بدن پست می‌تواند بدن جانوری یا بدن زنی باشد. این نگاه افلاطون گویای آن است که مرد در مقابل حیوانات است و یکی از این حیوانات زن است که اگر روح مرد از انسانیت بیفتد می‌تواند در بدن زنی باز زاده بشود. در این نگاه زن حیوانی است که از همه دیگر حیوانات برتر ولی از مرد فروتر است. افلاطون زنان را «گونه‌ای» متفاوت می‌داند.

افلاطون معتقد است که شریف‌ترین و پاک‌ترین روح، در بدن مرد دمیده می‌شود و چنانچه نتواند امیال خود را کنترل کند از شرافت او کاسته می‌شود و در هر تناسخ، از جایگاه والای خود دور می‌شود و در این تنزل یافتگی نخست به زن تبدیل می‌شود؛ به دیگر سخن روح مرد ناشایست و خطاکار در اولین مرحله تناسخ در بدن زنی باز زایی می‌شود و در تناسخ بعدی در بدن جانوری دیگر و... زاده می‌شود. (افلاطون، تیمائوس، ۴۲) «پس از موجود شدن مردان و زاده شدن آنان از میان آنان کسی که بزدل و ترسو بوده‌اند و زندگی را با بیدادگری سرکرده‌اند در تولد دوم به صورت زنان درمی‌آید. هنگام خلقت زنان، خدایان غریزه تولیدمثل را در آدمیان به وجود آوردند و برای تولیدمثل اندام زنده ویژه‌ای را در مردان و اندام دیگری را در زنان به وجود آوردند» (افلاطون، تیمائوس، ۹۰-۹۱)

از این متن می‌توان نتیجه گرفت که زن گرایی افلاطون در بنیاد نادرست است زیرا وی اصولاً زن را گونه‌ای دیگر معرفی می‌کند که از مسخ شدن مرد به وجود می‌آید.

افلاطون در کتاب قوانین به دقت و روشنی دلیل روا دانستن مشارکت زنان در امور سیاسی را شرح داده است. او می‌نویسد: «... کلیسیاس این که در شهر شما همه مردان مکلف‌اند بر سر خوان‌های همگانی غذا بخورند قانونی است بسیار شایسته و اعجاب‌انگیز. ولی در این مورد برای زنان قانونی نیست و تاکنون کسی درصدد برنیامده است برای جنس زن نیز چنین تکلیفی معین کند. به نظرم در این مورد کار درستی نکرده‌اند. جنس زن به سبب ناتوانی طبیعی تمایلی ذاتی دارد تا هر کاری را در نهان انجام دهد. برای همین قانون‌گذار در مورد زنان گذشته‌ای نا به جا به خرج داده و آنان را پای بند نظم معینی نساخته است. حال اگر در این باره نیز قانونی داشتید وضع جامعه شما به مراتب بهتر از وضع کنونی بود. اهمال در وضع قانون برای زنان سبب نمی‌شود که تنها نصف جامعه بی‌نظم بماند بلکه چون زنان به حکم طبیعتشان به فضیلت و نیکی تمایلی کمتر از مردان دارند اگر آزاده و فارغ از هر قیدی گذاشته شوند در حقیقت بیش از نصف جامعه بی‌بندوبار خواهد ماند ...» (افلاطون، قوانین، کتاب ششم، ۷۸۱)

در کتاب قوانین موارد فراوانی هست که جایگاه فرومایه زن را نشان می‌دهد و این متن گویای همه آنهاست. افلاطون آشکارا می‌گوید که طبیعت زنان ناتوان است و از این روی آنان نمی‌توانند حتی بر سر خوان حاضر شوند. وضع قانون برای زنان نه برای نظم است زیرا آنان طبیعتاً اهل فضیلت نیستند و برای آن است که جلو بی‌بندوباری آنان گرفته شود. چکیده سخن افلاطون این است که آنان طبیعتاً اهل فضیلت نیستند پس طبیعتاً اهل بی‌بندوباری هستند و اگر رها شوند شهر را به تباهی می‌کشاند.

نشانه دیگر زن‌ستیز بودن افلاطون آنجاست که کسی فاسق زن خود را می‌کشد و تصویری که در این رساله از زن ارائه می‌شود تصویری غم‌انگیز و در اندازه حیوانی از حیوانات است. قاتل کشتن زن را کاری درست می‌داند و بیان می‌کند با این کار جامعه آتن را از فساد و تباهی دورنگه داشته است. در این داستان بیان می‌شود که زنان باید مردگان در خدمت مردان باشند و از محل کارشان یعنی آشپزخانه خارج نشوند و این چنین نگاهی به زن گویای آن است که زن حیوانی است که از خود اراده و نیروی تشخیص درست از نادرست ندارند (Todd, ۲۰۰۰, Vol ۲, p. ۱۸۶).

در روزگار کلاسیک جامعه یونانی هم روزگار با افلاطون، زن به‌حکم طبیعت خود از مرد فرو پایه‌ومایه تر بوده است و هیچ حق شخصی، اجتماعی و سیاسی برای آنان در نظر گرفته نمی‌شده است.

افلاطون نیز همان دیدگاه را در جامعه‌ای رنگین بیان می‌کند که در ظاهر زن گرا است ولی دیدگاه واقعی وی همان دیدگاه مردمان معاصر خود است و به‌روشنی زن را از طبیعتی پست برمی‌شمارد و بنابراین نمی‌تواند همپای مرد در اجتماع و سیاست گام بردارد از این‌رو برای دریافت جایگاه واقعی زن در جامعه شناخت دیدگاه گذشتگان کاری بایسته است.

منابع

افلاطون، دوره آثار، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، خوارزمی ۱۳۸۰.

Annas, J. "Plato's "Republic" and Feminism", *Philosophy*, ۱۹۷۶.

Arlene W. Saxonhouse, "Eros and the Female in Greek Political Thought: An Interpretation of Plato's Symposium", *Political Theory*, ۱۲(۱), ۱۹۸۴.

Bloom, A. *the Republic of Plato*, New York: Basic Books, ۱۹۶۸.

Blundell, S. *Women in Ancient Greece*, Cambridge: Harvard University Press, ۱۹۹۵.

Groneberg, M. "Myth and Science around Gender and Sexuality: Eros and The Three Sexes in Plato's Symposium", *Diogenes* ۵۲(۴), ۲۰۰۵.

Hasan, A. "Plato's Antifeminism: a new dualistic approach", *E-LOGOS*, ۲۰۱۲.

Plato, Griffith, T. (trans.), *the Republic*. Cambridge: Cambridge University Press, ۲۰۰۰.

Plato, Howatson, M. C. (trans.), *the Symposium*. Cambridge, UK: Cambridge University Press, ۲۰۰۸.

Saxonhouse, A. W. "Eros and the Female in Greek Political Thought: An Interpretation of Plato's Symposium", *Political Theory*, ۱۲(۱), ۱۹۸۴.

Scott, G. A. & Welton, W. A. *Erotic Wisdom: Philosophy and Intermediacy in Plato's Symposium*, Albany: State University of New York Press, ۲۰۰۸.

Shorey, Paul, Plato: The Republic, Loeb Classical Library, ۱۹۳۰.

Sandford, Stella, Plato and Sex, polity press, ۲۰۱۰.

Todd, S. C. The Oratory of Classical Greece, University of Texas Press, ۲۰۰۰.